

فراسوی سینک ظرفشویی جستارهایی درباره‌ی جنسیت‌ها و سرمایه



نویسنده:

«دوستاناران جامعه‌ی بی طبقه»

نشریه‌ی Kosmoprolet

برگردان:

سارا امیریان

بهمن ۱۳۹۶ - کارگاه دیالکتیک

یادداشت کارگاه دیالکتیک:

رابطه‌ی جنسیت و سرمایه‌داری یا نسبت میان وضعیت فرودستی زنان و نظم سرمایه‌دارانه یکی از معمای‌ترین پرسش‌هایی است که هم اندیشه‌ی فمینیستی و هم اندیشه‌ی مارکسیستی (به‌طور عام)، دست‌کم از دهه‌ی ۱۹۶۰ تاکنون با آن درگیر بوده‌اند. این پرسش بنیادی را می‌توان به این صورت هم بیان کرد: چه پیوندی میان نظام مردسالاری و نظام سرمایه‌داری وجود دارد؟ دلالت‌های این پرسش به‌هیچ‌رو به ساحت نظریه محدود نمی‌ماند، بلکه مضمون پاسخ آن مستقیماً بر جهت‌گیری‌های سیاسی و نحوه‌ی سازمان‌یابی جنبش‌های فمینیستی و سوسیالیستی تأثیر می‌گذارد، هم‌چنان‌که رد این مساله به‌خوبی در پیشینه‌ی تاریخی این جنبش‌ها در نیمه‌ی دوم قرن بیستم قابل مشاهده است. به‌واقع، برجسته‌شدن این پرسش و راه‌یابی آن به ساحت مباحثات نظری دهه‌های اخیر، در تحلیل نهایی خود عمدتاً محصول سیر تاریخی جنبش‌های اجتماعی و کشاکش‌های درونی بوده است. برای مثال، زنان فعال در سازمان‌های متعارف سوسیالیستی با تجربه‌ی اقتدارگرایی مردانه و تبعیض جنسیتی در چارچوب فعالیت‌های سازمانی و مبارزاتی خویش، و در خلال واکنش‌های متفاوت نسبت به آن، به‌زودی دریافتند که عدم پای‌بندی عملی سوسیالیست‌ها به برابری جنسیتی (به‌رغم آرمان‌های مترقی و برخی الگوهای تاریخی مثبت)، بر ثانوی‌دیدن مساله‌ی زنان متکی است. به‌ویژه آنکه پیش‌فرض مسلط نزد آنها چنین بود: «ستم و استثمار اقتصادی مقدم بر سایر سازوکارهای ستم است»؛ این شاید کلاسیک‌ترین پاسخ مارکسیستی به پرسش پیش‌گفته بود، بی‌آنکه به‌طور منسجم و قانع‌کننده‌ای مدلل شود، و بدتر آنکه از این رابطه‌ی هستی‌شناسانه، عمدتاً ثانوی‌بودن مبارزات زنان نتیجه‌گیری می‌شد. چیرگی این رویه در پراتیک سیاسی چپ و رشد واکنش‌های اعتراضی به آن، زمینه‌ساز ظهور رویکردهایی (در ساحت نظریه و پراتیک) شد که بر لزوم استقلال و حتی جدایی مسیر جنبش زنان تأکید می‌کردند. ظهور و گسترش سریع گفتمان‌های پسا‌ساختارگرایی و پسامدرنیسم و ضدیت آشتی‌ناپذیر آن‌ها با هژمونی سنت مارکسیستی، گرایش نوظهور جدایی‌طلبی در میان جنبش زنان را تقویت کرد و ظاهراً مصالح نظری لازم برای آن را نیز فراهم ساخت: نظام مردسالاری به درجه‌ی بالایی از استقلال و خود-تعیین‌بخشی دست یافت و فهم جنسیت در پرتو چنین درکی از آن بازسازی شد.

فمینیست‌های سیاه^۱ آمریکا اما در پراتیک زیستی و مبارزاتی خود به موج دوم جنبش زنان یادآوری کردند که تبعیض نژادی و طبقاتی نیز بخشی درهم‌تنیده از ستم تشدید یافته‌ای است که بر آن‌ها و بسیاری از زنان جهان می‌رود. از آن پس، گرایش غالب نزد بسیاری از جریان‌های چپ فمینیستی (یا فمینیست‌های چپ) نشان‌دهنده سه مقوله‌ی جنسیت، نژاد و طبقه در کنار هم بود، که در مرسوم‌ترین شکل خود در روایت‌هایی از نظریه‌ی تلاقی (اینترسکشالیته) صورت‌بندی می‌شود. اما در اینجا هم این درهم‌تنیدگی به‌طور روشن و منسجمی نسبت میان این سازوکارهای ستم را توضیح نمی‌دهد، و حتی تصور غالب بر آن است که سازوکارهای یادشده همچون

۱. رجوع کنید به این جزوه‌ی سایت پروسه:

«فمینیسم سیاه: معرفی و بررسی نظریه‌ی تلاقی»؛ بیانیه‌ی «گروه رودخانه‌ی کومباهی» و مقاله‌ای از شارون اسمیت؛ برگردان: امین حسوری و نیما کوشیار. انتشارات پروسه، ۱۳۹۳.

ساختارهای اجتماعی هم‌تراز کمابیش به‌گونه‌ای موازی حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها (و مشخصاً زنان) را متأثر می‌سازند؛ به‌بیان دیگر، رد این سازوکارها نه در پیوند هستی‌شناختی آنها، بلکه در همپوشانی اثرات آنها (بر ابژه‌های انسانی معین) دنبال می‌شوند. امروزه در اروپای غربی فمینیست‌های چپ - خواه در حیطه‌ی محافل و متون آکادمیک و خواه در ساحت کنش‌گری سیاسی و مشارکت در جنبش‌های اجتماعی - عمدتاً متأثر از چنین رویکردی به پرسش طرح‌شده در ابتدای این یادداشت می‌نگرند. بدین ترتیب این پرسش نزد آنها چالش مهمی محسوب نمی‌شود و پاسخ بسیار روشنی دارد: منطق اقتصادی مسلط (که از نظر آنها معادل «سرمایه‌داری» است) همان‌قدر برسازنده‌ی استثمار و ستم و نابرابری اقتصادی است، که منطق مردسالاری برسازنده‌ی ستم و تبعیض و نابرابری جنسیتی. از این منظر، نظام سرمایه‌داری سازوکاری است هم‌ارز با نظام مردسالاری^۲، با این تفاوت که نظام مردسالاری قدمت بسیار بیشتری دارد، و حتی برخی بدین‌اعتبار استدلال می‌کنند که شکل‌گیری سرمایه‌داری امتدادیابی منطق مردسالاری در ساحت اقتصادی بوده است. بنابراین، همان‌گونه که منطق سرمایه‌داری کارگران را به ابژه‌های استثمار اقتصادی بدل می‌کند، مردسالاری هم زنان را ابژه‌های ستم و تبعیض جنسیتی می‌سازد. از این منظر، اثبات داعیه‌ی «تقدم» ستم اقتصادی بر ستم جنسیتی مستلزم مقایسه و سنجش کمی این دو نوع ستم و نشان‌دادن فزونی وزن ستم اقتصادی بر ستم جنسیتی است (وانگهی زنان خود بخش بزرگی از کارگران را تشکیل می‌دهند). باید اذعان کرد که استدلال‌های این رویکرد هم‌ارزانگارانه خویشاوندی‌هایی بنیانی با درک مسلط در مارکسیسم از ماهیت سرمایه‌داری دارند؛ یعنی این بینش رایج نزد بسیاری از مارکسیست‌ها که رابطه‌ی سرمایه (و کمابیش کلیت سرمایه‌داری) را به ستم طبقاتی خلاصه می‌کنند. به‌باور ما پیچیدگی پیرامون پرسش طرح‌شده چنان که می‌نماید گره‌گاه بسته‌ای نیست، بلکه مسیر مناسبی برای اندیشه‌ورزی درباره‌ی آن (به‌عنوان گام نخست) قابل تصور است:

می‌توان به‌جای رویکردهای تقلیل‌گرایانه به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری (که به‌اعتبار کلمه‌ی تولید، درک محدود اقتصادگرایانه‌ی را به این مقوله پیوند می‌زنند)، رابطه‌ی سرمایه یا منطق سرمایه را برسازنده‌ی شکل اجتماعی مسلط در نظر گرفت، شکل فراگیری که بر سایر مناسبات اجتماعی و سازوکارهای ستم (به‌موازات اثرپذیری نسبی از آنها) اثر می‌گذارد و کلیت اجتماعی را بازتولید می‌کند. در این صورت می‌توان دریافت که مقوله‌ی جنسیت به‌رغم خودویژگی‌های آشکار و انکارناپذیرش، بخشی از یک کلیت پویا و تاریخی است؛ کلیتی که خصلت تاریخی معین یا شکل اجتماعی مسلط آن اثرپذیری‌اش از سیطره‌ی شئی‌واره‌کننده‌ی «شکل ارزش» و پویایی‌های آن است (سیطره‌ای که در سطح تجرید منطق سرمایه به‌روشن‌ترین وجهی نمایان می‌شود). بدین ترتیب، اگر منطق اقتصادی مستقیماً تحت تسلط این شکل اجتماعی شئی‌واره‌شده قرار دارد، مقوله‌های جنسیت و نژاد نیز به‌عنوان اجزایی از این کلیت دست‌کم به‌طور غیرمستقیم متأثر از همین شکل اجتماعی

۲. باید خاطر نشان کرد که از آنجا که امروزه طیف وسیعی از فمینیست‌های چپ (در اروپای غربی و آمریکای شمالی) متأثر از آموزه‌های گفتمان پسا‌ساختارگرایی هستند، این هم‌ارزسازی درواقع به شیوه‌های پیچیده‌تری مدلل می‌شود، از جمله شکل‌گیری و بازتولید نظام سلطه در ساحت زبان.

هستند، و در نتیجه پویایی‌های مستقل آن‌ها تنها تا جایی امکان‌پذیر است که بازتولید این کلیت (و شکل اجتماعی مسلط آن) مختل نشود. البته از اینجا تا تعیین دقیق شیوه‌ها و مضامین تعاملات میان مقوله‌ی جنسیت با کلیتی که آن را نظام سرمایه‌داری می‌نامیم راه درازی در پیش است. اما حداقل می‌دانیم که مسیر مطمئن‌تری را در پیش گرفته‌ایم.

متن پیش‌رو ترجمه‌ی مقاله‌ای است که رفقای گاه‌نامه‌ی «کاسمو پرولت» (دوستانان جامعه‌ی بی‌طبقه) در سال ۲۰۱۵ در یکی از شماره‌های همین نشریه منتشر کردند. در این متن آن‌ها می‌کوشند با نظر به برخی از مباحث متاخر در فضای چپ آلمانی درباره‌ی رابطه‌ی جنسیت و سرمایه‌داری، نکاتی را بنا بر درک خویش در این زمینه گوشزد کنند. این جستارهای شش‌گانه اما به‌هیچ رو بی‌ارتباط با برخی از دغدغه‌های نوظهور در فضای چپ ایران در پیوند با مباحث فمینیستی نیست، دغدغه‌هایی که می‌توان آن‌ها را به اختصار «ضرورت بازاندیشی در رابطه‌ی مارکسیسم و فمینیسم» نامید؛ دست‌کم برای همکاران «کارگاه دیالکتیک» چنین دغدغه‌ای - با صورت‌بندی فوق - از جایگاه مهمی برخوردار است^۳ (چراکه از یک سو - در سطح کلی - پی‌ریزی سیاست‌رهایی‌بخش بدون فهم درست از مساله‌ی زنان در بستر نظم سرمایه‌دارانه‌ی مستقر قابل تصور نیست، و از سوی دیگر - و به‌طور خاص - نزد ما بازخوانی انتقادی میراث نظری مارکس اهمیتی محوری دارد). شایان ذکر است که در سال‌های اخیر متونی - کمابیش - در همین ساحت موضوعی به فارسی ترجمه شده‌اند؛ از جمله و به‌ویژه مقالات و مصاحبه‌هایی از سیلويا فدریچی^۴، که در دهه‌ی گذشته دیدگاه‌هایش در خصوص رابطه‌ی سرمایه‌داری و زنان (یا جنسیت) و امکانات امروزی بسط مبارزات فمینیستی (مثلاً در حوزه‌ی کار خانگی و مراقبتی) بازتاب نسبتاً وسیعی در فضای چپ جوامع غربی داشته‌اند. از قضا نویسندگان مقاله‌ی پیش رو نیز به‌واسطه‌ی رشد نفوذ چنین آرای نژد فمینیست‌های چپ اروپای غربی، بخشی از این متن را به شرح و نقد آرای فدریچی اختصاص داده‌اند.

از رفیق گرامی سارا امیریان برای انتخاب و برگردان فارسی این متن سپاسگزاریم و امید داریم که انتشار این متن بتواند سهم اندکی در دامن‌زدن به مباحثات حول پرسش کلیدی طرح‌شده در سرآغاز این یادداشت (پیوند میان نظام مردسالاری و نظام سرمایه‌داری) داشته باشد.

تحریریه‌ی کارگاه دیالکتیک - بهمن ۱۳۹۶

* * *

۳. برای نمونه نگاه کنید به:

فروغ اسدپور: «از پرسش‌های فمینیستی تا پاسخ‌های مارکسیستی»؛ تارنمای کارگاه دیالکتیک، ۱۳۹۶.
نانسی هارتسوک: «دیالکتیک مارکسیستی فمینیستی برای قرن بیست‌ویکم»؛ برگردان: سارا امیریان؛ تارنمای کارگاه دیالکتیک، ۱۳۹۶.

۴. برای نمونه نگاه کنید به:

سیلويا فدریچی: «مصاحبه با سیلويا فدریچی نویسنده‌ی کالیبان و ساحره‌ها»؛ برگردان: تارنمای اندیشه و پیکار، ۱۳۹۱.
سیلويا فدریچی: «انباشت کار و منزل جایگاه زنان» (فصل دوم از کتاب «کالیبان و ساحره: زنان، بدن و انباشت بدوی»؛ برگردان: مهدی صابری، تارنمای نقد اقتصاد سیاسی، ۱۳۹۴).

فراسوی سینک ظرفشویی

جستارهایی درباره‌ی جنسیت‌ها و سرمایه

نویسنده: «دوستداران جامعه‌ی بی‌طبقه^۵» (برگرفته از نشریه‌ی: [Kosmoprolet](#))

برگردان: سارا امیریان

نقد تقسیم کار اجتماعی، تا زمانی که سپهر کار خانگی را که عمدتاً به زنان واگذار می‌شود نادیده بگیرد، نقدی ناقص و ناتمام باقی می‌ماند. این مسئله امروزه هم مثل سال‌های دهه‌ی هفتاد که فمینیست‌های جنبش کارگری قدیم به وجود بن‌بستی در رابطه با مناسبات جنسیتی گواهی می‌دادند، امری واقعی و مشهود است. اما اینکه رابطه‌ای ضروری میان مناسبات سرمایه و مناسبات جنسیت‌ها وجود دارد، و اینکه شیوه‌ی تولید فعلی به یک تقسیم کار جنسیتی مشخص وابسته است و به‌میانجی آن به خصلت‌های مقررشده‌ی جنسیت‌ها متکی است و به‌طور گریزناپذیری آنها را تقویت می‌کند، تا به‌امروز هنوز به شیوه‌ی معقول و قانع‌کننده‌ای مدلل نشده است. به‌رغم گسستگی‌های مهم در بسط تفاوت‌های جنسیت‌ها در سیزده سال آخر تاریخ برساخته‌ی سرمایه، ما کمتر شاهد انجماد و تصلبی در مناسبات جنسیتی هستیم، بلکه بیشتر گرایش به سوی هم‌سطح‌سازی (Nivellierung) قابل مشاهده بوده است. براساس این مشاهده، در نوشتار زیر می‌کوشیم به برخی از موضوعات عمده‌ی مباحث پیرامون مناسبات سرمایه و تفاوت‌های جنسیت‌ها نگاهی بیندازیم. زمینه‌ی تجربی این مقاله، پویای این مسئله به‌ویژه در آلمان و نیز به‌طور عام در کشورهای صنعتی غربی است.

در امریکای شمالی و اروپا، سرمایه‌داری نظم جنسیتی بسیار انعطاف‌ناپذیری را از صورت‌بندی‌های اجتماعی پیشین به ارث برده است. حتی هنگامی که از طریق شیوه‌ی تولید بورژوازی چیزهایی دود شد و به هوا رفت، سلطه‌ی سرمایه خود را به‌سان چیزی ناسازگار با هر شکلی از سرکوب که درون‌زاد آن نیست نشان داد؛ با

5. Kosmoprolet: *Abseits des Spülbeckens: Fragmentarisches über Geschlechter und Kapital*. Heft. 4, 2015. Freundinnen und Freunde der klassenlosen Gesellschaft, Berlin.

این‌حال، این آشکالِ سلطه (غیرسرمایه‌دارانه) می‌توانند تحت فرمان سرمایه ادامه‌ی حیات داده و یا حتی به شیوه‌ای نو [باز] تولید شوند. هم‌زمان، برابری و آزادی انتزاعی جای‌گرفته در مناسبات سرمایه این پیش‌شرط را ایجاد کرده است تا بتوان چنین مناسبات سلطه‌ای را مورد پرسش قرار داد و به چالش کشید و از این طریق پیش‌زمینه‌ی تغییری مترقی در نظم جنسیتی را فراهم ساخت (قطعا نه به‌عنوان کنشی خودکار، بلکه تنها از طریق جنبش‌های زنان). از زمان آدم و حوا در تاریخ نوع بشر، جنسیت بیولوژیکی هرگز تاکنون نقشی چنین اندک در زندگی افراد، آن‌گونه که در کشورهای توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داریِ پایان قرن بیستم و ابتدای قرن جدید داشته، بازی نکرده است. هم‌اکنون این واقعیت که امروزه بیش از هر زمانی درباره‌ی چیستی زن و مرد بحث می‌شود، گواهی بر آن است که جنسیت در حیطه‌ی شکل‌پذیری مردانه حرکت کرده است. با آن همه: ستیز و منازعه‌ی عامی که مشخصه‌ی بقا در نظام سرمایه‌داری است، کمابیش بستر مساعدی فراهم می‌آورد تا کسانی که به یک جنسیت معین یا یک رنگ پوست معین تعلق دارند، بکوشند تا از نقش معین و مسلط خود در این پهنه‌ی ستیز و منازعه دفاع کنند.

متن پیش‌رو ادعا نمی‌کند که یک رابطه‌ی جنسیتی کلاسیک، که پیش از همه در تقسیم‌کار جنسیتی قابل‌رویت است، به‌طور کامل رفع شده و از میان رفته است. حتی در رشدیافته‌ترین، و به‌لحاظ مناسبات جنسیتی روادارترین جوامع پیشرفته نیز چنین وضعیتی وجود ندارد. این متن همچنین ادعا نمی‌کند که از این پس، مناسبات جنسیتی [دیگر] موضوع مهمی برای انقلاب اجتماعی نیست. هرچند بخش بزرگی از ادبیات [رایج چپ] داعیه‌ی پیوند منطقی-ضروری میان نظم اجتماعی سرمایه‌دارانه و سرکوب رمزگذاری‌شده‌ی جنسیتی را جدی تلقی نمی‌کند.

۱

آیا «ارزش» دارای جنسیت است؟

در فضای آلمانی‌زبان، رُزویتا شولتز (Roswitha Scholz) سرشناس‌ترین نماینده‌ی این دیدگاه است که سرمایه‌داری به‌ناچار با سرکوب زنان همگام است. وی اولین بار در سال ۱۹۹۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «ارزش یک مرد است»^۶، تلاش کرد با کمک مفاهیم «پدرسالاری هم‌بسته با شکل ارزش» (wertförmige Patriarchat) و «شکاف ارزش»^۷ به طرح این رابطه‌ی منطقی-ضروری بپردازد. سرمایه‌داری و سرکوب زنان «خاستگاه یکسانی» دارند و یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ و در نتیجه هر یک از آنها مستقل از دیگری قابل «لغو و

6. [1] Roswitha Scholz, *Der Wert ist der Mann*, Krisis 12 (1992).

7. Wert-Abspaltung

براندازی»، یا قابل فراروی نیست. حتی تلاش برای درک مفهومی رابطه‌ی سرمایه (Kapitalverhältnis) بدون ارجاع به پدرسالاری از همان ابتدا محکوم به شکست است (و در هر حال، رابطه‌ی سرمایه کمابیش هم‌قطار پنهانی پدرسالاری است).

«پدرسالاری هم‌بسته با شکل ارزش» همان اصل دوگانه‌ی جدانشدنی است که بنیان جامعه‌بودگی^۸ را خلق می‌کند، اگرچه به‌سانِ واقعیتی تفکیک‌شده: جامعه تنها در قالب دو توازی وجود دارد: یا در سپهرهایی که مشروط به جنسیت^۹ تعیین یافته‌اند، یا در حوزه‌های زیستی. از یک‌سو، سپهر مردانه یا عمومی‌ای وجود دارد که در آن [به‌طور متعارف] کار، اقتصاد، تولید ارزش، سیاست، قدرت و چیزهای دیگر جریان دارند؛ درحالی‌که جامعه تنها در این حوزه نمی‌تواند خود را بازتولید کند. تمام اموری که جایی در سپهر مردانه ندارند، اما برای بازتولید بشر ضروری هستند (کار خانگی، تربیت و نگهداری کودکان، «امور اخلاقی» (Sinnlichkeit)، احساسات، سکسوالیته، عشق و دلبستگی) به حوزه‌ی زیستی دیگر، یعنی سپهر خصوصی یا زنانه، «فرو فکنده» می‌شوند. از منظر شولتز، «کار مجرد و ارزش» باید «در ساختار تکوینی^۹ خود، و لذا در هسته‌ی جوهری خود به‌عنوان قاعده‌ای مردانه شناخته شوند». در نهایت، «مبتکران و برسانندگان اجتماعی‌سازی ارزش^{۱۰}»، که تقریباً فقط مردان بودند، «یقیناً بی‌آنکه بدانند، سازوکارهای بت‌واره‌ساز را به کار انداختند؛ سازوکارهایی که به هرچه‌سنگین‌تر شدن بار زندگی بر گرده‌ی آنها (و طبعاً همچنین بر دوش زنان) منجر شدند. از آنجاکه زن در این فرآیند به‌سان جوهر مخالفی (Gegenwesen) در برابر کارگر^{۱۱} انتزاعی قرار گرفته بود، (...) ساخت بت‌واره‌ی وابسته به شکل ارزش^{۱۱} در بنیاد خود به‌لحاظ جنسیتی نامتقارن بنا شده است و این امر تا نابودی این ساخت بت‌واره چنین باقی می‌ماند»^{۱۱}. البته در اینجا معنای دقیق این گزاره که بنیاد جامعه‌ی سرمایه‌داری «به‌لحاظ جنسیتی نامتقارن» است، معلوم نیست. بی‌گمان بازتولید جامعه‌ی سرمایه‌داری^{۱۲} وابسته به کار است، که به‌منزله‌ی تولید ارزش تنها به‌سختی تن به سازماندهی می‌دهد. همان‌طور که خود شولتز می‌داند و نیز آن را اثبات می‌کند، بازسازی شکاف سپهرهایی که تعیین‌یابی جنسیتی آن‌ها خاستگاهی تاریخی داشته است (جدایی بر مبنای ویژگی‌هایی نظیر لفاف‌های «ایده‌ای» زیر: انتزاعی در برابر انضمامی، ذهنی در برابر حسی، معنوی در برابر مادی، عمومی در برابر خصوصی، فرهنگ در برابر طبیعت و غیره)، ابتکار بدیعی محسوب نمی‌شود؛ بلکه [این بازسازی] به «عقل سلیم» آموزش نظری فمینیستی تعلق دارد^{۱۲}. چیزی که بر ابهام مفهوم تاحدی گنگ «شکاف» (Abspaltung) می‌افزاید، آن است که تخصیص خصلت‌های جنسیتی به افراد دو سپهر یادشده، که به‌لحاظ

8. Gesellschaftlichkeit (یا اجتماعیت)

9. Konstitutionszusammenhang

10. Initiatoren und Macher der Wertvergesellschaftung

۱۱. [2] همان‌جا، ص. ۴۵.

۱۲. [3] نگاه کنید به:

Karin Hausen, *Die Polarisierung der „Geschlechtscharaktere“. Eine Spiegelung der Dissoziation von Erwerbs- und Familienleben*, in: Werner Conze (Hg.), *Sozialgeschichte der Familie in der Neuzeit Europas*, Stuttgart 1967.

تاریخی یک بار به اجرا درآمده است، در درون رابطه‌ی سرمایه دیگر به حالت اولیه‌ی خود بازمی‌گردد. و از آنجا که شولتز نمی‌تواند این امر را به‌طور موجهی مدلل سازد، صحت این مدعا همچنان بسیار شک‌برانگیز است.

سرانجام شولتز در ترسیم نظری خود از روند دهه‌ی گذشته، این انگاره را طرح می‌کند که رابطه‌ی جنسیت‌ها^{۱۳} به‌طور فزاینده‌ای «تنش‌آمیز» می‌شود. او در توصیف خویش از جنبش‌های اجتماعی جدید بر این نظر است که تاجایی که این جنبش‌ها خصلت اجتماعی زنانه را ستایش نکنند و از این طریق قطبی‌سازی جنسیتی را با ارزیابی معکوسی از آن ارزیابی نکنند، می‌توان آن‌ها را تلاش‌هایی در جهت از میان برداشتن دیوارهای میان دو سپهر یادشده تلقی کرد. اما این برآورد شولتز، با درکی که پیش‌تر از وی نقل شد مغایرت دارد، اینکه: «ساخت بت‌واره‌ی وابسته به شکل ارزش در بنیاد خود به‌لحاظ جنسیتی نامتقارن بنا شده است و ... این امر تا نابودی این ساخت بت‌واره چنین باقی می‌ماند».

اما با نگاهی دقیق‌تر بایستی روشن گردد که نفوذپذیری و تداخل فزاینده‌ی این دو سپهر، به‌هیچ وجه «ساخت بت‌واره‌ی شکل ارزش» را تهدید نمی‌کند. به‌طور مشخص، طی سال‌های اخیر زنجیره‌ای از مطالبات فمینیستی از سوی دولت‌ها جذب و اتخاذ شده‌اند، روندی که اگرچه تحت پوشش مدرنیزه‌کردن انجام شده است، اما درنهایت کار مزدی ارزان زنانه را در اختیار سرمایه قرار می‌دهد و بدین طریق به حفظ نرخ سود خدمت می‌کند (در بخش‌های بعدی بیشتر به این مساله می‌پردازیم).

۲

فراز و فرود خانواده‌ی کوچک

به‌دلیل شکست و ناکامی قواعد و تعینات عام نظری رژیم‌های جنسیتی سرمایه‌دارانه، قطب‌بندی جنسیتی را تنها به‌طور تاریخی می‌توان توضیح داد. سرمایه‌داری در جوامعی که بدان‌ها وارد می‌شود، با محیطی روبرو می‌شود که به‌لحاظ تاریخی دارای فرهنگ رشدیافته‌ای است، محیطی که نظم جنسیتی نیز به آن تعلق دارد. این نظم سپس تحت شرایط سرمایه‌دارانه تغییر شکل می‌یابد. جدایی میان خانه و تولید و در اثر آن شکل‌گیری یک سپهر ویژه‌ی بازتولید، از میانه‌ی قرن هجده تا اوایل قرن نوزدهم تحقق یافت. برای نسل‌های بعدی که در دل این فرآیند تولید زاده شدند، اینک پرورش کودکان به چالشی بدل می‌شود که می‌باید به‌طور جدی بر آن غلبه کنند؛ دست‌کم در جاهایی که کودکان نوزاد وجود دارند. زیرا طبقه‌ی کارگر درحال تکوین اغلب به‌طور مجرد [بی‌همسر] یا بی‌فرزند به جایی نقل‌مکان می‌کند که امکان کار وجود داشته باشد؛ یا به‌بیان دیگر: با تخریب و

فروپاشی مدل خانواده‌ی بزرگ کلاسیک (که برای آن کار بازتولیدی همیشه امری درون‌زاد بود)، مساله‌ی کار بازتولیدی در ابتدا به‌لحاظ اجتماعی نقش محوری اندکی دارد: «در ابتدای گسترش سرمایه‌داری، نمی‌توان از بازتولید طبقه‌ی کارگر سخن گفت؛ چون سرمایه در ابتدا به‌طور بی‌وقفه ذخیره‌ی کارگران موجود در سرزمین‌ها و کشورهای قلمرو گسترش خویش را به کار می‌گیرد»^{۱۴}. طبعاً زنان نیز در چارچوب سرکوب فزاینده‌ی اقتصاد معیشتی در اثر گسترش سرمایه‌داری، و نیز روندهای صنعتی‌سازی و شهری‌سازی، به‌اجبار به سمت کار مزدی رانده می‌شوند؛ در میانه‌ی قرن نوزدهم زنان کارگری که تحت شرایط نامساعدی بودند و غالباً به جستجوی مشاغلی در صنعت نساجی، کاغذسازی یا موادغذایی برمی‌آمدند و یا به‌عنوان کارگر کارخانه، رخت‌شوی یا خدمتکار عمدتاً به شهرها نقل مکان می‌کردند، آشکارا شرایط دستمزد بدتری نسبت به همکاران مردشان داشتند. در خانه‌داری بورژوازی آن زمان، مناسبات دیگری جریان داشت: در اینجا زن خانه صرفاً سازمان‌دهی و نظارت بر کار خانگی و پرورش کودکان را بر عهده دارد، امری که توسط مستخدمین انجام می‌شود. البته به‌رغم وضعیت اقتصادی بدتر این دوره‌ی آغازین، [تصویر] زن غیرشاغل نیز به انگاره‌ی مطلوبی در درون طبقه‌ی کارگر بدل می‌شود.

باوجود اینکه هیچ جنبش سیاسی‌ای (فارغ از خود جنبش زنان) به‌اندازه‌ی جنبش کارگری علیه بی‌عدالتی و سرکوب نسبت به زنان مبارزه نکرده بود، این جنبش با مطالبه‌ی برابری قانونی، اقتصادی و اجتماعی کامل برای زنان ناهم‌خوان بود. زنان مدافع حقوق زنان مانند کلارا زتکین و دیگران، به‌جای مبارزه‌ی مصمم‌تر علیه شرایط بدتر کار زنان به‌منزله‌ی بدتر شدن شرایط کار به‌طور عام، از این مخمصه شکایت داشتند که ورود یکسان زنان به تحصیل و اشتغال، موجب تشدید رقابت میان مردان کارگر خواهد شد. بدین ترتیب، در سوسیال‌دموکراسی^{۱۵} مطالبات ناظر بر بهبود شرایط کاری [قوانین حمایتی کار] به‌گونه‌ای جنسیتی [توأم با تبعیض جنسیتی] دنبال شدند، که در آن نهایتاً زنان از بسیاری از مشاغل محروم شدند و این امر همچنین منجر بدان شد که انگاره‌ی مطلوب بورژوازی از زن (به‌عنوان زن خانه‌دار) در درون محیط پرولتاریا تحکیم گردد. در پایان قرن نوزدهم، زنان شاغل در بسیاری از حوزه‌های کار مزدی به سپهر تازه‌تاسیس **خصوصی** رانده شدند. این امر (همانند تحصیل اجباری، قانون حمایت از کار و غیره) نتیجه‌ی مبارزات کارگران زن و مرد و نیز دخالت‌گری‌های دولتی است، دخالت‌هایی که پیش از هرچیز به تدارک و تامین نیازمندی‌های بازار کار [به بازتولید قوه‌ی کار] متعهد بودند: موقعیتی که در آن مرد و زن و نیز کودکان تحت شرایطی بسیار نامساعد [به‌طور مداوم] به کار طاقت‌فرسا در کارخانه بپردازند، در طولانی‌مدت قابل تحمل نیست، چون دیر یا زود در میان نسل بعدی، مردان مقاوم و نیروهای کار قابل استثمار از کف می‌روند. از دل این پیکربندی، سنخ ایده‌آل خانواده‌ی پرولتاریایی بر پایه‌ی الگوی بورژوازی آن شکل گرفت. با وجود اینکه این روند عملاً هرگز به‌طور کامل اجرا نشد، اما توانست الگوی

۱۴. [4] «گروه اتونوم اول ماه مه» (Autonome Gruppe 1. Mai). این مقاله در اینجا قابل دسترسی است:

بورژوازی خانوادگی کوچک - با مرد نان‌آور خانه، زن خانه‌دار و فرزندان - را در طبقه‌ی کارگر نیز به‌عنوان تصور مطلوب تثبیت نماید.

این پویا و تحول برای زنان به‌هیچ وجه آسان نبود. همراه با رابطه‌ی سرمایه، شرایطی که تحت آن کار خانگی با موفقیت به انجام می‌رسد نیز تغییر می‌کند: تربیت کودکان باید به‌نحوی رضایت‌بخش انجام شود، مطالبات بهداشتی در شهر باید به‌طور دقیق و وسواس‌آمیزی برآورده شوند و غیره. نقطه‌ی اوج تحقق این ساختار [جدید] خانواده در قرن بیستم، در الگوی خانوادگی کوچک پدرسالارِ فوردیستی در دهه‌های پنجاه و شصت [میلادی] بود؛ هرچند نیمه‌ی نخست قرن بیستم شاهد گسست ناشی از دو جنگ جهانی بود، که رویداد تقسیم‌کار جنسیتی در اروپا را دست‌کم برای چندین سال با نگاهی به زنان شاغل به‌نمایش گذاشت.

فرسایش و فروپاشی تدریجی مدل کلاسیکِ خانوادگی کوچک از آغاز پیدایش موج دوم جنبش زنان (در پایان دهه‌ی شصت) تا امروز ادامه داشته است. این روند، همانند [سازوکار] منعطف‌سازی (Flexibilisierung) در سپهرهای دیگر اجتماعی است، و موقعیت زن خانه‌دارِ پرولتاریا را به‌طور کامل تغییر داده است. این منعطف‌سازی البته با مبارزات مشترکی همراه بوده است که در آن زنان ضمن مطالبه‌ی برابری حقوقی، خواهان پایان‌بخشیدن به انزوای خویش در چارچوب «موقعیت وجودی زنان خانه‌دار» (Hausfrauen-Dasein) بوده‌اند. در دهه‌های اخیر به‌رغم بارآوری فزاینده [در سپهر تولید]، کاهش دستمزدهای واقعی منجر بدان شده است که خانواده‌ها هرچه بیشتر به درآمد دوم وابسته گردند، که به‌موجب آن زنان می‌باید خود را بیش از پیش در بازار کار ادغام نمایند. شکل‌گیری و پیدایش هم‌زمان یک حوزه‌ی کاری دارای دستمزد نازل [متشکل از کارگران بسیار کم‌درآمد] که عمدتاً زنان در آن اشتغال دارند، و از منظر دولت مزیت بزرگی در وضعیت رقابت جهانی محسوب می‌شود، به‌رغم همه‌ی مبارزات و تغییرات رهایی‌بخش، موجب افزایش فشار بر زنان برای تأمین معاش خویش شده است.

فرسایش و زوال پدرسالاری

در بحث‌های امروزی مربوط به مساله‌ی لغو تمایزهای جنسیتی (با نگاه به جوامع صنعتی غرب) می‌توان بازشناسی تدریجی زنان به‌منزله‌ی سوژه‌های بورژوازی [شهروند] را درست همانند تفاوت‌های تاکنون موجود در سطح دستمزدها تلقی کرد. البته گرایش درازمدت فاکتور تعیین‌کننده‌ای است؛ با در نظر گرفتن این امر دیگر نمی‌توان همانند قبل، از هرگونه نظم سفت‌وسخت و استواری سخن گفت. این گرایش، که معطوف به اعمال کردن و پیاده‌سازی برابری و آزادی انتزاعی نهفته در رابطه‌ی سرمایه در سطحی عملی است، از قرن نوزدهم تاکنون در تمامی سپهرها نمایان شده است؛ گرایشی که طبعاً خطی [یک‌سویه] و بازگشت‌ناپذیر نیست، اما تجلی بسیار

واضحی داشته است، و در جوامع پیشرفته‌ی صنعتی اروپای غربی و آمریکای شمالی به‌طور شگفت‌انگیزی به‌طور موازی رشد یافته است. در اینجا جامعه‌ی آلمان می‌تواند به ترسیم طرحی از این گرایش کمک کند.

در **سپهر سیاسی- حقوقی**، این گرایش که در قرن گذشته با [قانون] حق رای برای زنان آغاز شده بود، هرچه بیشتر به سمت برابری [قانونی] حرکت کرده است. بعد از جنگ جهانی دوم زنان همچنان با مشکلاتی از این دست مواجه بودند: اجبار قانونی به کار خانگی در زندگی مشترک، تعیین محل سکونت توسط مرد، محدودسازی‌های حق طلاق، وابستگی زن به موافقت مرد برای قرارداد کار، و نیز ممنوعیت سقط جنین. تمامی اینها گام‌به‌گام منسوخ شدند، و در مورد حق سقط جنین، محدودیت قانونی مربوطه دست‌کم بسیار سست شد.^{۱۵} افزون‌بر این، از سال ۱۹۹۸ تجاوز در زندگی مشترک عملی خلاف قانون و درخور مجازات محسوب می‌شود، که البته این امر به‌معنای آن نیست که در این مورد دیگر احکام قضایی جنجال‌برانگیزی وجود ندارد، یا این‌که متجاوزان لزوماً تحت پیگرد قرار خواهند گرفت.^{۱۶}

در **سپهر اقتصادی** به‌واسطه‌ی گشوده‌شدن مشاغل کلاسیک مردانه به روی زنان، (برای مثال، خدمات زنان در ارتش قبلاً فقط به خدمات بهداشتی و پزشکی و موسیقی نظامی محدود می‌شد) جابه‌جایی‌های گسترده‌ای به‌وجود آمده است. امروزه دیگر زنان پزشک، زنان کارفرما، یا پروفیسورهای زن پدیده‌های خاص و ویژه‌ای تلقی نمی‌شوند، و زنان نیز همانند مردان در دوره‌های کارآموزی شرکت‌های حمل‌ونقل عمومی پذیرفته می‌شوند.

همچنین این مساله نیز درخور توجه است که انقلابی در **روابط فرهنگی و جنسی**^{۱۷} به وجود آمده است. در گذار از مدل کلاسیک خانواده‌ی کوچک به تنوعی از مدل‌های زندگی (نظیر پارتنرهای جدا از هم^{۱۸}، یا خانواده‌هایی که کودکانی از روابط پیشین والدین را نیز شامل می‌شوند^{۱۹}) بی‌گمان دسترسی به وسایل پیش‌گیری از بارداری نقش مهمی ایفا کرده است. همچنین مرتبه‌ی اجتماعی مادران مجرد (ازدواج‌نکرده)، موقعیت‌گی‌ها و لزبین‌ها یا موافقان [کاربست] پورنوهای فمینیستی و آلت‌های مصنوعی، به‌هیچ‌وجه حاکی از وجود یک نظم جنسیتی ثابت و استوار نیست.

۱۵. [5] اما مسئله‌ی حق معاش نابسامان مانده است. اینکه در سال ۲۰۰۸ هر فرد بعد از جدایی (طلاق) بایستی خود به‌تنهایی از پس مخارج‌اش برآید، به‌واقع می‌توانست پایانی بر الگوی زن خانه‌دار - مرد سرپرست خانوار باشد؛ اما عملاً زنان بیشترین بازندگان این اصلاح مصوب بودند. زیرا آنها به‌دلیل نگهداری از کودکان نمی‌توانستند تمام وقت کار کنند. برای روشن‌تر شدن موضوع، به متن زیر رجوع کنید:

Lily Lent & Andrea Truman, *Kritik des Staatsfeminismus*, Berlin 2015.

۱۶. [6] نگاه کنید به:

Wenn ein „Nein!“ nicht reicht, die tageszeitung, 10.6.2014.

17. kulturelle und sexuelle Beziehungen

18. Abschnittspartner

19. Patchworkfamilie

در چنین خانواده‌ای، دست‌کم یکی از والدین، کودکی را از رابطه‌ی پیشین‌اش وارد خانواده‌ی جدید می‌کند. / م.

جنسیت‌ها در بحران

در حین بحران اقتصادی گرایش‌های متعارض یادشده (در مدخل این نوشتار)، در پویش مناسبات جنسیتی نمایان می‌گردند. با این حال، به نظر می‌رسد هیچ قانون آهنینی وجود ندارد که به موجب آن مناسبات جنسیتی، وابسته به بحران و رشد اقتصادی، در مسیر مشخصی بسط یابند. از یک سو، سال‌های شکوفایی اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم همچنین زمان ترمیم و بازسازی روابط جنسیت‌ها بود. از سوی دیگر، مجله‌ی اشپیگل در سال ۲۰۰۹ در تحلیل دلایل بحران اقتصادی اخیر، از علتی به نام «رکود مردان^{۲۰}» یاد کرده است. در ایالات متحده آمریکا هشتاد درصد کسانی که طی ماه‌های اولیه‌ی سال ۲۰۰۸ به دلیل انفجار بحران اقتصادی مشاغل خود را از دست دادند، مردان بودند (در حالی که سهم زنان در تمامی حیطه‌های شغلی حتی تا ۹,۴۹ درصد رشد داشته است). در آلمان نرخ بیکاری در میان مردان از آوریل ۲۰۰۸ تا آوریل ۲۰۰۹ افزایشی معادل ۴,۱۲ درصد داشته است، در حالی که طی این مدت نرخ بیکاری زنان حتی قدری کاهش پیدا کرد. توضیح این مساله بدین‌قرار است که حوزه‌های مشاغلی که (در کنار صنایع کلاسیک صادراتی - حمل‌ونقل و ساخت‌وتولید -) بیش از همه از بحران اخیر متأثر شدند، عمدتاً قلمروهای کاری مردان بوده‌اند. در فاز بعدی بحران، در پی کاهش هزینه‌های عمومی باز هم مشاغل بیشتری برای زنان عرضه شد، که از این طریق تأثیرات جنسیتی بحران بر بازار کار، بار دیگر به سمت برابری سوق یافت.

هم‌زمان، به واسطه‌ی تقویت خانواده‌ی سنتی، امکانی برای مهار و تلطیف و پراکنده‌سازی اثرات بحران فراهم می‌گردد. در خلال رکود بزرگ در ایالات متحده آمریکا سیر حرکت فمینیسم دهه‌ی ۱۹۲۰ دچار وقفه شد و در سطح فرهنگی - ایدئولوژیک عقب‌گرد آشکاری به وجود آمد. در سال ۱۹۳۹ یک ژورنالیست آمریکایی دریافت که تعداد بیکاران در ایالات متحده آمریکا تقریباً به‌طور دقیقی با تعداد زنان شاغل مطابقت دارد و چنین پیشنهاد کرد: «صرفاً زنان را، که در هر حال نباید کار کنند، اخراج کنید و مردان را استخدام نمایید. خیلی سریع! بیکاری ممنوع! ... اخراج (مردان) ممنوع! رکود ممنوع!»^{۲۱}. زنانی که باید کار مزدی انجام می‌دادند، به‌ویژه زنان متأهل به خودخواهی متهم شدند و تلاش گسترده‌ای برای کنارزدن آنها از زندگی شغلی آغاز شد. در مورد کاهش نیروی انسانی نیز به‌لحاظ قانونی مصوب شد که [در صورت نیاز به کاهش نیرو] زنان متأهل باید اولین گروهی باشند که اخراج می‌شوند. به‌رغم این واقعیت، با کمال حیرت میزان و دامنه‌ی مشاغل زنان بین سال‌های ۱۹۲۹ و شروع

20. Männer-Rezession

۲۱. [7] به نقل از:

Alice Kessler-Harris: *Out to Work: A history of Wage-earning Women in the United States*. New York 1982, p.256.

جنگ جهانی دوم [۱۹۳۹] گسترش یافت. در اینجا نیز این توضیح صادق است که صنایع سنگین و حمل‌ونقل بیش از حوزه‌هایی که به‌طور سنتی زنان بدان اشتغال داشتند، از بحران متاثر شدند.

دستمزدهای پایین‌باب‌شده در پی اجرای طرح اقتصادی «نیو دیل» (New Deal) آشکارا متضمن مزدهای پایین‌تری برای زنان بود. با این‌حال، اکثریت کسانی که با این دستمزدهای پایین کار می‌کردند، زنان بودند، زیرا آنها در حوزه‌هایی اشتغال به کار داشتند که دارای کمترین و بدترین پرداخت‌ها بودند. در آلمان نیز ابتدا رژیم برونینگ^{۲۲}، و سپس نازی‌ها تلاش کردند تا از طریق اخراج اجباری زنان متاهل از بازار کار، آمار بیکاری را کاهش دهند. روشن است که برنامه‌ی حزب ناسیونال‌سوسیالیست (NSDAP) برنامه‌ای صراحتاً ضد فمینیستی بود. پس از آنکه زن [آلمانی] پیش از هر چیز عهده‌دار زایش کودکان آلمانی شد، تصویر جنسیتی سنتی^{۲۳} به توهم سیاست نژادی الصاق شد. این رویه در امتداد تلاش‌هایی قرار گرفت که پیش‌تر در رژیم برونینگ برای بیرون‌گذاری زنان متاهل از حیطه‌ی کار مزدی جریان داشت. شمار زنان فعال در حوزه‌ی کار آکادمیک سقوط کرد؛ با این‌حال، در مجموع تعداد زنان شاغل از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴، و بیش از آن تا سال ۱۹۳۹، افزایش یافت.

از سوی دیگر، بعد از فوران بحران اقتصادی در گره‌ی جنوبی در سال ۱۹۹۷، رسانه‌ها و رژیم حاکم کارزاری را برای تبلیغ و تحمیل الگوی خانواده‌ی پدرسالار – کنفوسیوسی آغاز کردند. هشتاد درصد اخراج‌شدگان در اثر شرایط بحران، زنان شاغل بودند، به‌ویژه زنان متاهل^{۲۳} که در دهه‌های قبل به‌عنوان نیروی کار ارزان در صنایع مبتنی بر کار فشرده^{۲۴} [کار شدت‌یافته]، محرک رشد اقتصادی این کشور شده بودند^{۲۵}.

ورای اخراج اجباری از کارخانه‌ها، بحران اقتصادی برای زنان بدین‌معناست که خانواده‌ها از درآمد کمتری برخوردار می‌شوند و خدمات رفاهی و اجتماعی دولتی کاهش می‌یابد، امری که اغلب به‌واسطه‌ی کار بازتولیدی زنانه جبران می‌گردد. در یونان امروز کاهش نظام خدمات اجتماعی، بستن مهدکودک‌ها، همسان‌سازی سن بازنشستگی مردان و زنان، تقریباً به‌طور ناهمگونی تأثیرات بیشتری بر زنان به‌جای می‌گذارند. به‌بیان دقیق‌تر، زمانی که دولت دیگر مسئولیت خود برای دفاع از بقای انسان‌های وابسته به کار مزدی را وامی‌نهد، [در عمل] به خانواده و به‌ویژه به خدمات زنان به منزله‌ی تور نجات^{۲۶} (Sicherheitsnetz) تکیه می‌کند.

22. Brüning-Regierung

۲۳. [8] این مسئله تا بدان‌جا پیش رفت که بسیاری از زنان، ازدواج‌شان را به تاخیر می‌انداختند. آنها را با عنوان «زنان جوان» (IWF) می‌شناختند.

24. arbeitsintensive Industrien

25. [9] Katharina Mader, *Feministische Ökonomie – die „Krisengewinnerin“?*, Kurswechsel 4 (2013).

۲۶. تور نجات (safety net) به هنگام سقوط از بلندی. / م.

از نقد کار خانگی تا ایده‌آل‌سازی و تمجید منابع مشترک^{۲۷}

با توجه به بحران اقتصادی کنونی، به نظر می‌آید که نوعی جابجایی موضوعی در [طرح] مباحثات فمینیستی رخ داده است. بدین ترتیب که اگر در دهه‌های گذشته موضوعاتی نظیر نقد «ماتریس هتروجنسی»^{۲۸}، یا قواعدی برای یک زبان جنسیتی خنثی و مواردی از این دست در مرکز توجه قرار داشتند، این اواخر پرسش‌های فراوانی پیرامون کار بازتولیدی اهمیت کانونی یافته‌اند؛ همان‌طور که -برای مثال- در مباحث مربوط به کار مراقبتی نمایان شده است. مثال دیگر در این مورد، انتشار کتاب «خیزش از درون آشپزخانه» (۲۰۱۲)^{۲۹} است. این کتاب حاوی سه مقاله به قلم سیلیوا فدریچی است که از مدت‌ها پیش به‌عنوان نویسنده و فعال فمینیست در تکاپو بوده و [به‌لحاظ خاستگاه فکری و سیاسی] برآمده از جنبش اپرائیسم^{۳۰} فمینیستی است. جنبش اپرائیسم زمانی [از اواخر دهه‌ی ۵۰ میلادی تا نیمه‌ی دهه‌ی ۸۰] در ایتالیا مبارزات فراوانی را در کارخانه‌ها و همچنین در محلات کارگری، دانشگاه‌ها و مدارس برانگیخته بود. در این میان، مبارزات کارخانه در مرکز توجهات اپرائیسم قرار داشت: کارگران می‌بایست مطالبات خود را به‌گونه‌ای افزایش دهند که سرمایه نتواند آن‌ها را محقق سازد تا بدین طریق مبارزات [کارگری] به مبارزات انقلابی بدل شوند. بدین ترتیب، موقعیت زنان خانه‌دار بیرون از دایره‌ی

۲۷. انبازه‌ها (Commons) یا منابع مشترک مادی (و طبیعی) و فرهنگی یک جامعه/م.

۲۸. ماتریس هتروجنسی (heterosexistische Matrix) مفهومی است که جودیت باتلر (با الهام از آرای فوکو درباره‌ی نظام قدرت برساخته‌ی «سازه‌های گفتمانی») آن را وضع کرده و به‌کار بسته است. این مفهوم ناظر بر تعاملات میان سه سطح بدن آناتومیک جنسیتی (جنس)، نقش اجتماعی جنسیتی (جنسیت)، و تمنای اروتیکی (میل) است. این سه مقوله هر کدام به صورت متقابل به یکدیگر مربوطند. گاهی تمنا از جنسیت ناشی می‌شود، گاهی جنسیت بر پایه‌ی تمنا استوار می‌شود. گاهی از بدن نقش مشخص اجتماعی مشتق می‌شود، گاهی نقشی مشخص تمنایی مشخص را به وجود می‌آورد و الی آخر. ماتریس هتروجنسی بدین طریق نشان می‌دهد که این نظام سه گانه را به‌طور هنجارمند تنظیم می‌کند، و نیز برابری هم‌پوشانده‌ی را بر آنها تحمیل می‌کند. ماتریس هتروجنسی انسان‌ها را دقیقاً و فقط و فقط به دو جنسیت آشکارا متفاوت با یکدیگر تقسیم می‌کند. از این طریق «پیکر جنسیتی آناتومیک» به‌وجود می‌آید، که نه صرفاً به‌متابله‌ی چیزی کاملاً طبیعی، بلکه همچنین به‌عنوان یک محصول فرهنگی ظاهر می‌شود که کارکرد مشخصی در نظام ایدئولوژیک اعمال می‌کند. براساس این منطق، سپس به پیکر جنسیتی، نقش و هویت و نیز تمنای هتروجنسی اجتماعی کاملاً مشخصی نسبت داده می‌شود. بنابراین، جنسیت اغلب با سکسوالیته این‌همان می‌گردد و به‌گونه‌ای هتروجنسی درک می‌شود. این شکل سازمان‌یافته نه‌فقط شکلی چیره و مسلط است، بلکه برای خود این حق را قائل است که طبیعی قلمداد گردد. بنابراین، به‌کمک مفهوم ماتریس هتروجنسی، می‌توان هتروسکسوالیته را به‌منزله‌ی نظام سلطه‌ای ترسیم کرد که بدن‌ها و رابطه‌ی آنها با یکدیگر را هنجارمند می‌سازد و این نظم تحمیلی را همچون یک وضعیت بنیادی طبیعی مشروعیت می‌بخشد. [برگرفته و برگردان از: [Queer Theory und Queer Politics](#). (از میان دیدگاه‌های انتقادی به آرای باتلر، مقاله‌ای از کارولین نیو (Caroline New: *Sex and Gender*) درخور توجه است که رویکرد باتلر به مقوله‌ی جنسیت را از منظر رئالیسم انتقادی مورد نقد قرار می‌دهد. ترجمه‌ی این مقاله توسط همین قلم در دست انتشار است. /م.]

29. Silvia Federici (2012): *Aufstand aus der Küche*.

30. feministischer Operatismus

اپرائیسم (Operatismo) (برآمده از واژه‌ی آپرا به‌معنای کارگر) توامان ناظر بر یک جریان فکری مارکسیستی و یک جنبش اجتماعی در ایتالیای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی (به‌ویژه در مناطق صنعتی شمال ایتالیا) است. تأکید این رهیافت نظری و سیاسی بر قدرت کارگران و تعیین‌کنندگی مبارزات طبقاتی کارگران است، به‌گونه‌ای که (با استناد به مارکس) رویکردها و بازسازمان‌یابی‌های سرمایه را اقدام‌ها و واکنش‌هایی در برابر مبارزات طبقه‌ی کارگر تلقی می‌کنند. اپرائیسم خاستگاه اولیه‌ی گرایش‌های آنونومیستی و نیز برخی دیگر از نحله‌های سیاسی و نظری ربع آخر قرن بیستم محسوب می‌شود. آنتونیو نگری یکی از معروف‌ترین نظریه‌پردازان و بسط‌دهندگان بعدی رهیافت اپرائیسم محسوب می‌شود /م.]

توجهات بود. زنان فمینیستِ فعال در این جنبش تلاش کردند این چشم‌انداز را حول محور مساله‌ی جنسیت‌ها بسط دهند. برای این منظور، نوشتاری از ماریا-رُزا دلا-گُستا با نام «قدرت زنان و سرنگونی جامعه»^{۳۱} نقش مهمی ایفا کرد.

این متن در ابتدا جایگاه اعضای از جامعه‌ی سرمایه‌داری را بررسی می‌کند که مستقیماً از طریق کار مزدی در فرآیند استثمار ادغام نمی‌شوند، به‌ویژه زنان خانه‌دار و کودکان. اما اینکه آن‌ها [زنان خانه‌دار و کودکان] کار مزدی انجام نمی‌دهند، بدین معنا نیست که آنها کارهایی که تابع منافع سرمایه باشد انجام نمی‌دهند. کودکان نیز مانند مردان مزدبگیر از خانه‌های‌شان بیرون کشیده می‌شوند و در مدرسه حرفه‌ای را یاد می‌گیرند که سرمایه آن را تحت سلطه‌ی خود قرار داده است، زیرا سرمایه در آینده نیز به‌قدر کافی به کارگران مزدبگیر آموزش‌دیده و مطیع نیاز دارد. پس، محصول کار زنان خانه‌دار بار دیگر در بازار، یعنی در بازار کار، به ثمر می‌رسد. زنان خانه‌دار قوه‌ی کار^{۳۲} مردان‌شان که کار مزدی انجام می‌دهند را بازتولید می‌کنند و منبع ذخیره‌ای از نیروی کار را برای نسل(های) بعدی تدارک می‌بینند. اما اینکه به این کار دستمزدی تعلق نمی‌گیرد، از نگاه دلا گُستا پیامدهای متفاوتی دارد. یکی از این پیامدها آن است که وابستگی زن خانه‌دار به همسرش، در مقایسه با وابستگی کارگر به سرمایه‌دار، شخصی‌تر و بی‌واسطه‌تر است. افزون بر این، [پیامد دیگر این امر] وابستگی زن خانه‌دار به سرمایه‌دار است که همسرش نیز تحت استثمار او قرار دارد. هنگامی که همسر زن وارد کارخانه می‌شود، فعالیت وی در آنجا کار زن خانه‌دار را از پیش در بر دارد، و به‌همین دلیل مستلزم هیچ دستمزدی نیست، درحالی‌که زن و مرد به‌واسطه‌ی این کارهایی که انجام می‌دهند، بازنشاسی اجتماعی یکسانی را تجربه نمی‌کنند.

به‌رغم همه‌ی دستگاه‌های الکتریکی که پس از جنگ جهانی دوم به خانه‌ها راه پیدا کردند (ماشین لباس‌شویی، جاروبرقی و غیره)، کار خانگی زن بدون ماشین‌آلات و نظام همکاری جمعی‌ای انجام می‌شود که سنخ‌نشان تولید سرمایه‌دارانه هستند، و ریتم کارخانگی [برای زن] از طریق ساعت ورود و خروج [رایج در محیط‌های کاری] تعیین نمی‌شود. از زمان پیدایش کار مزدی، مبارزه برای دستمزد، زمان کار و شرایط کار پیوسته افزایش یافته است، درحالی‌که چنین رویه‌ای تقریباً هرگز پیوندی با کار خانگی نداشته است. با اینکه زنان خانه‌دار نقشی اساسی در مبارزات کار (Arbeitskampf) و حتی در خیزش‌های کارگری داشتند، اما موقعیت‌شان در زندگی روزمره دست‌نخورده باقی‌مانده است.

با این حال، دلا گُستا از چنین تحلیلی برخلاف شیوه‌ی مرسوم در جنبش متعارف کارگری، به درخواست [مطالبه‌ی] ادغام زنان خانه‌دار در کار مزدی نمی‌رسد: «برده‌داری خط تولید به‌معنای آزادی و رهایی از بردگی سینک ظرف‌شویی نیست. کسی که این واقعیت را حاشا کند، بردگی در خط تولید را نیز منکر می‌شود و بدین ترتیب بار دیگر اثبات می‌کند که بدون درک استثمار زنان، استثمار مردان نیز به‌واقع قابل فهم نیست.» در

31. Mariarosa Della Costa: *Die Macht der Frauen und der Umsturz der Gesellschaft*.

32. Arbeitskraft

مقابل، او درخواست دستمزد برای کار خانگی را طرح می‌کند. از آن زمان تاکنون این درخواست داستانی طولانی را پشت سر نهاده است.

گهگاه این درخواست به‌عنوان پیشنهادی اصلاح‌طلبانه و واقع‌گرا در جهت تأمین «عدالت اجتماعی» بیشتر تلقی شده است. دلا گستا اما این درخواست را در وهله‌ی نخست مطالبه‌ای پراگماتیستی [عمل‌گرایانه] می‌بیند. او بر این باور است که با تکوین سرمایه‌داری «کسانی که در مراکز تولیدی جدید و یا در کارخانه‌ها کار می‌کردند، [...] دستمزد دریافت می‌کردند؛ اما کسانی که بیرون از این دایره [...] بودند، هیچ چیزی نصیب‌شان نبود. زنان، کودکان و پیران قدرت محدودشده‌ی خویش را از دست دادند، قدرتی که پیش‌تر به‌دلیل وابستگی خانواده به کار آنان، که کاری اجتماعی و ضروری تلقی می‌شد، در اختیار داشتند». از این‌رو، دلا گستا بر این عقیده است که «سازماندهی مبارزه از سوی جنبش زنان [...] تنها می‌تواند این هدف را پی بگیرد که بر این جدایی که مبتنی بر آزادی کار مزدی است، چیره گردد»³³. کار خانگی از برخی جنبه‌ها، با کار مزدی تفاوتی بسیار اساسی دارد، خواه بنا بر خصلت ویژه‌ی کالای تولیدشده توسط آن (یعنی قوه‌ی کار)، و خواه به‌دلیل انزوایی که کار خانگی در چارچوب آن انجام می‌شود. از یک سو، روز زن خانه‌دار به زمان کار و زمان فراغت تقسیم نمی‌شود: زمان کاری او در اصل نامحدود است و زمان کار خانگی - تاجایی که [این کار] شامل نگهداری از کودکان می‌شود - نمی‌تواند از طریق نوآوری‌های فنی و تکنیکی (آن‌چنان که در کارخانه روی می‌دهد) کوتاه گردد. از سوی دیگر، به کار خانگی دستمزدی تعلق نمی‌گیرد. دستمزد و زمان کار شالوده‌ی مبارزه برای کار مزدی بودند. بدین ترتیب، مقاومت زنان خانه‌دار نامرئی باقی می‌ماند و آنان تنها از طریق مطالبه‌ی دستمزد می‌توانند به نقش آفرینان مبارزات جمعی عمومی بدل شوند. زنان با انزوای‌شان در خانه هرگز نمی‌توانند خود را به‌مثابه‌ی کارگر ببینند.

اما دلا گستا گامی فراتر می‌نهد. او همچنین مطالبه‌ی دستمزد برای کار خانگی را بدین طریق مستدل می‌کند که چنین امری می‌تواند به لحاظ اجتماعی مولد باشد، که این امر در معنای مارکسی کلام بدین معناست که کار خانگی ارزش اضافی تولید می‌کند. این مسئله چنین مدلل می‌شود که کارخانگی قوه‌ی کار را تولید می‌کند، کالایی که طبعاً وجود آن برای تولید سرمایه‌دارانه‌ی ثروت الزامی است. سرمایه‌داری اما وابسته به کارهای بسیار زیادی است، که خودشان ارزش اضافه‌ای تولید نمی‌کنند؛ برای مثال، کار نیروهای پلیس که از مالکیت خصوصی ابزار تولید دفاع می‌کنند، یا کار معلمان که مسئول تأمین نیروی کار مهارت‌یافته هستند، نیز برای سرمایه‌داری گریزناپذیر هستند. ارزش اضافه‌ای که یک کارگر مزدبگیر تولید می‌کند (تا جایی که به کار در یک بنگاه سرمایه‌دارانه اشتغال دارد)، عبارت‌است از تفاوت میان ارزش کالاهایی که برای بازتولید کارگر مزدبگیر (در هر سطح تاریخی - اخلاقی معین) ضروری است و وی آن را در شکل مزد دریافت می‌کند، و ارزشی که او به کالاهایی که وارد فرآیند تولید می‌شوند، می‌بخشد. این تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که مزدی که سرمایه‌دار به کارگر مزدبگیر پرداخت می‌کند با ارزش قوه‌ی کار کارگر مطابقت می‌کند، یعنی با مقدار کار لازم برای بازتولید

33. [10] Mariarosa Dalla Costa, *Die Frauen und der Umsturz der Gesellschaft*, Berlin 1973.

قوهی کار برابری می‌کند. در مقابل، سرمایه‌دار ارزش مصرفی قوهی کار، یعنی قابلیت آن برای تولید کالاها را دریافت کند، کلاهایی که ارزش آنها از ارزش قوهی کار فزونی می‌گیرد. ارزش اضافه در انباشت سرمایه، یعنی در بسط و گسترش سرمایه‌مردی و آشکار می‌شود. زن خانه‌دار کاری را انجام می‌دهد که در خدمت بازتولید قوهی کار همسرش و نیز بازتولید نسل‌ها قرار می‌گیرد. از این طریق، بازتولید مادی خود وی نیز بار دیگر تضمین می‌گردد. همسر زن [یعنی مرد کارگر] چیزی انباشت نمی‌کند و بر این اساس، او از همسرش [یعنی از زن] هیچ ارزش افزوده‌ی معینی را نمی‌ستاند. این امر به معنای آن نیست که مرد از جایگاه فرودست زن سوءاستفاده نمی‌کند. هم اینک در جوامعی که در آن‌ها نرخ اشتغال زنان پایین است، کار در زندگی مشترک به‌طور بسیار نابرابری تقسیم شده است. این واقعیت اما به‌هیچ رو معادل تولید ارزش اضافه به‌میانجی کار خانگی نیست. همچنین این تعبیر که به‌واسطه‌ی کاهش هزینه‌ی بازتولید [کارگر] توسط کار زن خانه‌دار، شخص سرمایه‌داری که همسر این زن را به خدمت می‌گیرد، ارزش اضافه‌ی تولیدشده توسط وی را نیز می‌ستاند، تعبیری قابل تردید است. سرمایه‌دار قوهی کار مرد را به ارزش آن می‌خرد. اینکه این ارزش دقیقاً چگونه تحقق می‌یابد، در آغاز برای این معامله بی‌اهمیت است. کارگر در اصل می‌تواند دستمزدش را برای چیزی که می‌خواهد، خرج کند: او می‌تواند خدمات یک زن خانه‌دار را بخرد یا مجرد زندگی کند.

این امر پیش از هر چیز به معنای آن است که به‌کارگیری خدمت بی‌مزد زنان خانه‌دار هزینه‌های بازتولید را کاهش نمی‌دهد. همان‌طور که اشاره شد، درست است که زنان خانه‌دار فاقد اجر و مزد هستند (unentlohnt)، اما بدون پرداخت (unbezahlt) هم نیستند، و کار آنها غیرمستقیم در فرایند تولید اجتماعی جاری می‌شود. اما به‌دلیل انزوایی که کار خانگی تحت آن انجام می‌گیرد، بازدهی کار آنها، تا جایی که اصلاً قابل اندازه‌گیری باشد، از استانداردهای سرمایه‌داری بسیار دور است؛ همان‌گونه که خود دلا گستا هم درمی‌یابد، زن خانه‌دار کمابیش تحت شرایط پیشا-سرمایه‌دارانه تولید می‌کند. امروزه مشاغل کمی وجود دارند که نتوان آن‌ها را از طریق جمعی‌سازی^{۳۴} و ماشینی‌سازی کار به چارچوب عقلانی درآورد: «سرمایه می‌تواند به‌لحاظ تکنولوژیک شرایط این کار را تسهیل کند. اما سرمایه در حال حاضر - دست‌کم در ایتالیا- آمادگی ندارد تا از موقعیت زن خانه‌دار به‌عنوان محور اصلی خانواده‌ی کوچک چشم‌پوشی کند و آن را کنار بگذارد. به‌همین دلیل نباید در انتظار خودکار-سازی (Automatisierung) کارخانگی بمانیم، چون این خودکارسازی هرگز رخ نخواهد داد؛ چراکه حفظ خانواده‌ی کوچک با خودکارشدن این نوع خدمات سازگار نیست. سرمایه برای اینکه بتواند این نوع خدمات [کارخانگی] را خودکار سازد، می‌باید شکل امروزی خانواده را از بین ببرد؛ یعنی سرمایه برای خودکارسازی کار خانگی می‌باید به اجتماعی‌سازی کامل تن دهد. اما ما به خوبی می‌دانیم که اجتماعی‌سازی سرمایه‌دارانه به چه معناست؛ چیزی که در هر حال همیشه متضاد کمون پاریس خواهد بود»^{۳۵}. با کمی فاصله، این امر در دهه‌ی اخیر دقیقاً اتفاق افتاد. اکنون به‌منظور فروکاستن هزینه‌ی بازتولید مزدبگیران، بیشتر زنان هستند که در فرآیند تولید مکیده

34. kollektivisierung

35. [11] Dalla Costa, *Die Frauen und der Umsturz der Gesellschaft*, p. 15.

شده‌اند، درحالی‌که از سوی دیگر بسیاری از فعالیت‌های بازتولیدی هرچه‌بیشتر تجاری شده‌اند (از پیتزای یخ‌زده تا رواج فزآینده‌ی روان‌درمانی و خدمات مربوط به ریزه‌کاری‌های سلامتی و موارد متعدد دیگر که پیش‌تر در حوزه‌ی مسئولیت زنان خانه‌دار بود) و به‌عنوان کالا یا کار خدماتی قابل دسترسی هستند.

دلا گستا با وجود تلاش کمتر قانع‌کننده‌اش در جهت فهم کار خانگی به‌سان تولید ارزش اضافه (تلاشی که مسلماً در امتداد رهیافت شکننده‌ی سنت اپرائیستی در جهت برابرسازی مقوله‌های مولد، قدرتمند، و بالقوه انقلابی قرار داشت)، در زمان خود نقد رادیکالی ارائه داد؛ نقدی که می‌توانست امر ظاهراً خصوصی را به‌مانند امری شکل‌گرفته توسط شیوه‌ی تولید مسلط رمزگشایی کند. این پیشرفتِ شگرف، پیش از هر چیز با گسست از تفکرات سوسیالیستی قدیمی همراه بود، چراکه بر مبنای این تفکرات [مفهوم] کارِ مزدی هر دو جنس تا [سطح] حل‌ورفع «مسالهی زنان» بسط می‌یافت. امروزه بیشتر زنان در کشورهای پیشرفته، متفاوت با وضعیت ایتالیای آن زمان، خانه‌دار تمام‌وقت نیستند و شورش علیه رژیم کارخانه، به ترس و واهمه از محیط کار^{۳۶} [و وضعیت استخدامی] بدل شده است؛ با این‌حال، در خصوص ضرورت تهاجم همزمان به کار بازتولیدی و کار مزدی، وضعیت اساساً هیچ تغییری نکرده است.

تداوم آشکار همین مسیر از سوی سیلویا فدریچی (Silvia Federici)، که انتشار کتاب‌اش در این زمینه با استقبال و بحث‌های گسترده‌ای روبرو شد، از منظر [هدف] انتقال نقد فمینیستی به درون بافتار نقد اقتصاد سیاسی، در نهایت امر، ناامیدکننده است. فدریچی توجه خویش را بر جابجایی‌های اقتصادی دهه‌های اخیر متمرکز می‌کند، اما تحلیل او نشان‌دهنده‌ی نقصانی مهم است که سپس در رویکرد او نسبت به مبارزه‌ی زنان نیز بازتاب می‌یابد. در نظر فدریچی هسته‌ی پویای [اقتصادی] متاخر در این واقعیت نهفته است که «سرمایه می‌کوشد از طریق بسط بازار جهانی سهم کارگران در هزینه‌های تولید را کاهش دهد. این امر به‌معنای [تداوم] همان استراتژی‌ای است که به‌لحاظ تاریخی سرمایه همواره به‌منظور غلبه بر بحران‌ها و تضادهایش آن را انتخاب کرده است. فاکتورهای تعیین‌کننده عبارتند از: افزایش شمار کارگران در دسترس برای استثمار، منضبط‌سازی این کارگران، و کاهش هزینه‌ی کار».

«اما ما می‌باید این برداشت را نفی کنیم که [گویی] بی‌اعتنایی طبقه‌ی بین‌المللی سرمایه‌دار نسبت به زیان‌های آشکاری که روند جهانی‌سازی بر زندگی روزمره‌ی انسان‌ها وارد می‌کند بیانگر آن است که سرمایه دیگر به کار زنده نیازی ندارد، به‌گونه‌ای که [گویی] ما به‌طور فزآینده‌ای با جمعیتی مازاد در اطرافمان روبرو هستیم. تخریب زندگی انسانی در ابعاد کلان {...} مکملی ضروری [برای پیشروی سرمایه] است که مسلماً به‌گونه‌ای ناگزیر با روندی خشونت‌بار همراه است»^{۳۷}. همچنین بحران کنونی هم صرفاً «دستاویزی مناسب برای از پیش پا برداشتن

36. Angst um den Arbeitsplatz

37. [12] Silvia Federici, *Aufstand aus der Küche. Reproduktionsarbeit im globalen Kapitalismus und die unvollendete feministische Revolution*, Münster 2012, p. 53, 66f.

انسان‌هاست»^{۳۸}. در مجموع، فدریچی تنها قادر است پویش‌های اقتصادی را صرفاً به‌مثابه‌ی استراتژی‌های آگاهانه‌ی سرمایه توضیح دهد؛ برای مثال علت فقر در جهان سوم آن است که «برنامه‌های سرمایه‌ی بین‌المللی برای برخی از مناطق جهان به‌طور حادی معطوف به نقطه‌ی صفر بازتولیدی»^{۳۹} یعنی ناظر بر مرز وجودی (اگزیستانسیل) است»^{۴۰}. این استراتژی‌ها [در نظر وی] به‌منزله‌ی پاسخی به مبارزات از پایین اتخاذ می‌شوند: پس پویش‌هایی که در دهه‌های اخیر به‌عنوان جهانی‌سازی یا نئولیبرالیسم توصیف می‌شوند، خود واکنشی نسبت به مبارزات گوناگون طی سال‌های دهه‌ی هفتاد هستند. در تحلیل فدریچی جایی برای فرآیندهای اقتصادی‌ای که پس‌پشت مشارکت‌کنندگان [در چنین مبارزاتی] جریان دارند وجود ندارد. او رابطه‌ی میان کار و سرمایه را تنها به‌مثابه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی ناب درک می‌کند، مبارزه‌ای که در آن یک بازیگر میدان تنها زمانی می‌تواند پیروز شود که دیگری بازنده شود؛ مبارزه‌ای که سرمایه با طرحی صریح و روشن آن را هدایت می‌کند. در این میان، وابستگی دوسویه‌ی کار و سرمایه به یکدیگر، و اینکه چرا سرمایه در پی آن می‌کوشد که بر طبقه‌ی کارگر چیرگی یابد، از دایره‌ی توجه [فدریچی] بیرون می‌مانند.

دلا گستا در می‌یابد که «با سرمایه‌داری {...} استثمار شدیدتر زنان به‌مثابه‌ی زنان آغاز شد و نیز امکان رهایی نهایی آنها [در افق] پدیدار گشت»^{۴۱}. در مقابل، فدریچی این دیالکتیک را به‌طور کامل نفی می‌کند و برخلاف آن چنین اظهار می‌دارد که «پنج قرن توسعه‌ی سرمایه‌داری، منابع سیاره‌مان را بلعیده است، به‌جای اینکه (آن‌گونه که مارکس فرض گرفته بود) با بسط نیروهای مولد در شکل صنعتی‌سازی کلان‌مقیاس، شرایط مادی گذار به کمونیسم را خلق کند. این نیروهای مولد [مساله‌ی] فقدان [کمبود] را - که طبق نظر مارکس مانع اصلی رهایی بشر است- در سطح جهان رفع نکردند؛ برعکس، امروزه فقدان در مقیاس جهانی خود نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی تولید سرمایه‌دارانه است». این واقعیت به‌دلیل فقر و قحطی گسترده‌ی جهانی به‌سختی قابل انکار است، اما این فقدان در طول تاریخ همیشه وجود داشته است. آنچه امروزه این مساله را چنین ننگین و رسوا می‌سازد آن است که درعین حال وجود امکان [عینی] براندازی این فقدان نیز به‌سختی قابل انکار است. نقد فدریچی به روشی به‌وضوح گروتسک‌وار [عجیب و مرموز] از کنار مواضع مارکس گذر می‌کند. اگر مارکس به‌راستی چنین فرض کرده بود که سرمایه‌داری خود مساله‌ی «فقدان» را در جهان رفع می‌کند، دیگر وی منتقد این شیوه‌ی تولید نمی‌بود. درست در جای دیگری که فدریچی بخش ماشین‌ها^{۴۲} در گروندریسه‌ی مارکس را تحت عنوان «ایده‌آل‌سازی علم و تکنیک»^{۴۳} نکوهش می‌کند، مارکس چنین می‌گوید که «زمان کار به‌عنوان معیار ثروت، خود ثروت را به‌منزله‌ی مقوله‌ای بناشده بر فقر برمی‌سازد و بدین‌طریق در سرمایه‌داری

38. [13] *Ihre Krise und unsere*, Interview in *Jungle World*, 28.6.2012.

39. reproduktiver Nullpunkt

40. [14] Federici, *Aufstand aus der Küche*, p. 64.

41. [15] Dalla Costa, *Die Frauen und der Umsturz der Gesellschaft*, p. 3.

42. Maschinenfragment

43. [16] Federici, *Aufstand aus der Küche*, pp. 23-33.

پیشرفته‌ترین ماشین‌آلات {...} کارگر را مجبور می‌کنند که طولانی‌تر از حیوانات وحشی کار کند، یا اینکه کارگر بیش از آنچه خود با ساده‌ترین و خام‌ترین ابزارها کار می‌کرده است، کار کند»^{۴۴}. نزد مارکس مفهوم نیروی مولد با ابزار تولید یا روش تولید همسان (این همان) نیست، بلکه به‌طور دقیق‌تر ناظر بر امکانات اجتماعی است که خود را به‌سان ابزار تولید محقق می‌سازند؛ اما همچنین پتانسیلی را ترسیم می‌کنند که نمی‌تواند تحت شیوه‌ی تولید موجود فعلیت یابد^{۴۵}. تقابل میان پتانسیلی که در وضعیت امروزی نیروهای تولیدی جای دارد (و فدریچی نمی‌خواهد آن را تصدیق کند) و فقدان جهانی، هیچ‌گاه مانند امروز چنین واضح و آشکار نبوده است.

طبعاً این امر به‌طور غیرمستقیم بر کار بازتولیدی نیز تاثیر می‌گذارد. بنا بر توصیف فدریچی، در دوره‌ی آغازین سرمایه‌داری چون مادران تمام روزشان را می‌بایست در کارخانه سپری کنند، برای اینکه کودکان‌شان را ساکت نگه دارند هیچ انتخاب دیگری جز آنکه آن‌ها را با مسکن‌ها مسموم کنند نداشتند. مشابه این مساله امروز هم روی می‌دهد، اما امروزه می‌بایست تقریباً برای هر کسی آشکار باشد که این امکان وجود دارد که بتوان اقتصاد جهانی را به گونه‌ای سامان داد که هر انسان از وقت کافی برای مراقبت و رسیدگی مهربانانه به کودکان، بیماران و سالمندان برخوردار باشد. در این بین، این واقعیت که اینک بخش بزرگ و فزاینده‌ای از جمعیت بشری برای سرمایه‌زاد و زیادی است و یا بازتولید خود را از طریق کار در سپهر نظامی، در بخش‌های مالی، در ادارات پلیس و غیره (یعنی حوزه‌هایی که برای بازتولید بشریت نه تنها نامناسب، بلکه زیان‌بار اند) تضمین می‌کنند، نشان می‌دهد که بازتولید مادی ناب بشریت می‌تواند به‌واسطه‌ی وضعیت کنونی نیروهای مولد نسبتاً به‌آسانی تحقق یابد. این امر همچنین می‌تواند پیش‌شرطی باشد تا بتوان کار بازتولیدی در معنای محدودتر آن را در قالبی انسانی سامانی نو بخشید.

فدریچی تاثیرات تخریبی توسعه‌های اقتصادی دهه‌های اخیر بر زنان را تحلیل می‌کند: زنان مجبور می‌شوند به کار در بی‌ثبات‌ترین و ناامن‌ترین مشاغل و با بدترین نوع پرداخت‌ها روی بیاورند (تن دهند)؛ حذف خدمات رفاهی دولتی، وظایف مربوط به مراقبت‌های بهداشت و سلامت، مراقبت از سالمندان، تربیت و نگهداری کودکان و غیره را بر دوش زنان می‌افکند؛ و نیز رشد ناامنی و بی‌ثباتی عمومی [در شرایط کاری و زیستی] موجب تشدید خشونت علیه زنان می‌شود. اما درست در یک نقطه‌ی مرکزی فدریچی به‌وضوح نمی‌تواند تصمیم درستی اتخاذ کند: این امر در وهله‌ی نخست ناظر بر آن است که «به‌خصوص در شمال جهانی حضور شمار فزاینده‌ی زنان در ساحت کار مزدی {...} به‌گونه‌ای بی‌قیدوشرط منجر بدان شد که بخش قابل‌توجهی از کار خانگی از خانه‌داری به بیرون منتقل شده و بر بنیانی تجاری به‌صورت جدیدی سازمان داده شود»؛ اما فدریچی در ادامه به این نتیجه می‌رسد که «کار زنان مجدداً به‌طور فزاینده‌ی به ساحت خانه‌داری منتقل می‌شود»^{۴۶}.

44. [17] Karl Marx, *Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie*, MEW 42, p. 604.

۴۵. [18] نگاه کنید به:

Rassen Samuel Loewe, *Proletarische Bewegung und Produktivkraftkritik*, Kosmoprolet 3 (2011).

46. [19] Federici, *Aufstand aus der Küche*, pp. 73-78.

این سویی‌ی آخر برای روند استدلالی فدریچی کاملاً بی‌اهمیت نیست. او به‌معنایی چشم‌انداز سیاسی زیر را می‌گشاید: «در تمام دنیا، زنان در توسعه‌ی فعالیت‌های معطوف به روابط اشتراکی یا کمونی نقشی محوری ایفا کرده‌اند. در حقیقت، اگر میلیون‌ها زن برای پشتیبانی از خانواده‌ها و جماعت (کمونته)‌های‌شان تلاش نمی‌کردند، پیامدهای جهانی‌سازی اقتصاد و حملات مداوم بر مهم‌ترین وسایل معیشت ما بسیار سخت‌تر می‌شد، مستقل از اینکه این امر چگونه در سطح بازار سرمایه‌دارانه قابل سنجش باشد. {زنان با کار بازتولیدی‌شان،} در برابر کالایی‌سازی کامل زندگی مقاومت کردند و فرآیندی از بازتخصیص^{۴۷} و روند جدیدی از جمع‌ی‌سازی تولید^{۴۸} را بنیان نهادند؛ فرآیندی که اگر ما خواهان به‌دست‌گیری کنترل زندگی‌مان باشیم، ضروری است»^{۴۹}. در اینجا روشن می‌شود که چگونه اندیشه‌ای که نزد دلاگستا در پس مطالبه‌ی دستمزد برای کار خانگی قرار داشت، نزد فدریچی به‌گونه‌ای تماماً معکوس استقرار می‌یابد: فمینیست‌های اپرائیست در سال‌های دهه‌ی هفتاد چنین دستمزدی را درخواست کردند تا بتوانند برای کار خانگی در سطحی برابر همانند کار در کارخانه مبارزه کنند؛ درحالی‌که، درمقابل، از نظر فدریچی در دل کار بازتولیدی از پیش‌جوانه‌ی دنیایی بهتر پنهان است. این بینش که کار، که زندگی پرولتری را حفظ می‌کند یا ارتقا می‌بخشد، فی‌نفسه مقاومتی علیه سرمایه را ترسیم می‌کند، تنها از آن رو نزد فدریچی یافت می‌شود که او به‌هیچ‌رو نمی‌تواند منافع مشترک کار و سرمایه را تشخیص دهد: او زنده‌ماندن و بقای کارگر به‌دلیل کاربازتولیدی زنانه را همچون شکستی برای سرمایه تعبیر می‌کند. اما درواقع می‌باید روشن باشد که بازتولید دست‌کم بخش معینی از طبقه‌ی کارگر (پرولتاریا)، پیش‌شرطی برای استثمار دوباره‌ی آنهاست و به‌میانجی آن پیش‌شرطی برای استمرار انباشت سرمایه است.

باتوجه به اعلان جنگ فدریچی با به‌اصطلاح بت‌واره‌گرایی فنی (Technikfetischismus) نزد مارکس، و ستایش و تجلیل وی [فدریچی] از انبازه یا مشترکات^{۵۰} (Commons)، این نتیجه‌ی منطقی برمی‌آید که فدریچی به‌گونه‌ای کاملاً مثبت به فمینیسم زیست‌بوم‌گرا^{۵۱} ی ماریا میز (Maria Mies) ارجاع می‌دهد؛ کسی که اسطوره‌ی پدرسالارانه‌ی زن هم‌بسته با طبیعت^{۵۲} - که با مضمونی مثبت بازسازی می‌شود - را تجویز می‌کند. از این نظر،

47. Wiederaneignung

48. Vergemeinschaftung der Produktion

49. [20] Ibid., p. 84.

۵۰. منابع مشترک یا انبازه یا مشترکات (Commons) به هر منبع، چه فرهنگی و چه مادی، که در بین تمام اعضای یک جامعه به اشتراک گذاشته شده است گفته می‌شود. انبازه می‌تواند شامل منابع طبیعی همچون آب، هوا، جنگل‌ها و مراتع و... باشد. چنین منابعی که مالکیت آنها محدود به عده‌ی معدودی نیست انبازه خوانده می‌شوند. [برگرفته از ویکی‌پدیای فارسی /م.]

۵۱. فمینیسم زیست‌بوم‌گرا یا اکولوژیکی (Ökofeminismus/Ecofeminism) نگرشی فمینیستی بر مبنای بازیابی ارزش‌های مبتنی بر همبستگی با طبیعت و با تأکید بر گرایش‌های زنانه در همسویی با طبیعت. این نگرش که تلفیقی از رویکردهای فمینیسمی و بوم‌شناختی عرضه می‌کند، مخالف رفتارهای تهاجمی و مخرب نسبت به طبیعت به‌پهانه‌ی کسب سود و یا پیشرفت است و تخریب نظام‌مند طبیعت در سرمایه‌داری را با سازوکار سلطه‌جویی مردانه در نظام مردسالار مرتبط می‌داند. ماریا میز یکی از نظریه‌پردازان پیشگام این رویکرد فمینیستی به‌شمار می‌رود. /م.

52. naturverbundene Frau

اینکه دیدگاه‌های فدریچی نزد چپ‌ها با واسازی جنسیتی^{۵۳} و «فمینیسم کوئیر»^{۵۴} همسو انگاشته می‌شود، مایه‌ی تعجب است.

۶

چشم‌اندازها

اگرچه سرمایه‌داری علی‌الاصول می‌تواند از یک نظم جنسیتی خشک و انعطاف‌ناپذیر چشم‌پوشی کند، در اینجا فرسایش و تباهی این نظم جنسیتی نه می‌باید مورد اغراق واقع شود، و نه اصلاً به‌سان یک گرایش تاریخی ناگزیر قلمداد گردد. هزاران شکل پدیداری فلاکت و ستمی که امروزه هم با این نظم جنسیتی پیوند دارند، صرفاً چون برآمده از هیچ نوع «شکاف ارزش» (Wert-Abspaltung) یا نظایر آن نیستند نمی‌توان گفت که [لاجرم] از نوعی سازوکار ثانوی بر می‌خیزند. به‌ویژه این امر به‌طور چشم‌گیری قابل مشاهده است که پیشروی زنان در قلمروهای مردانه‌ی پیشین، تا به‌حال با هیچ تمایل برعکسی از سوی مردان به‌سوی اجاق گاز آشپزخانه و تعویض پوشک کودکان مطابقت ندارد؛ اکثر کالسکه‌های کودکان امروزه هم توسط زنان حمل می‌شوند. اگرچه می‌توان گفت در این مورد نیز این گرایش رو به فرسایش دارد، چرا که امروزه مردان نسبت به گذشته بیشتر آشپزی می‌کنند و بیش از گذشته پوشک کودکان را تعویض می‌کنند، اما این واقعیت را نمی‌توان به‌منزله‌ی امری متمایز و ویژه توصیف کرد. نقش‌های جنسیتی به‌سان واقعیتی سمج، خود را هنگامی که کودکان در حال بازی هستند نشان می‌دهند. یکی از دلایل ممکن برای این مساله، نوعی چرخه‌ی باطل به‌نظر می‌رسد. توانایی زاد و ولد، کاملاً مستقل از اینکه زنان خواهان فرزندآوری هستند یا نه، علی‌الاصول یکی از سوبه‌های منفی [برای زنان] در بازار کار به‌شمار می‌آید؛ پس از آن اگر یک کودک واقعاً پا به عرصه‌ی وجود بگذارد، به‌موجب یک منطق هماهنگ و مشخص، غالباً زنانی با درآمد کمتر عهده‌دار مراقبت از کودک می‌شوند. البته این چرخه‌ی باطل گریزناپذیرتر نیست؛ هرچه فاصله‌ی میان دستمزد زنان و مردان کمتر باشد (و این فاصله قطعاً کمتر شده است)، الزام تقسیم کلاسیک نقش‌ها نیز کمتر می‌شود. در سوئد هم‌اینک این بحث جریان دارد که والدین به‌لحاظ قانونی مجبور گردند حق مرخصی مراقبتی-تربیتی (Erziehungsurlaub) کودکان‌شان را به‌طور مساوی (پنجاه-پنجاه) میان خود تقسیم کنند؛ رویدادی که گرچه تا امروز بازتاب و جاذبه‌ی کمی پیدا کرده است، اما نشان می‌دهد که قابلیت دگرگونی نظم بورژوایی نباید ناچیز انگاشته شود. این که این مساله از این منظر چگونه پیش می‌رود، چیزی نیست که ارزش و سرمایه‌داریش تصمیم بگیرند، بلکه وابسته به تکاپوی روزانه حول مناسبات جنسیتی و پیکار حول نیازها و تقسیم‌کار است.

53. Geschlechterdekonstruktion

54. Queer-Feminismus

امروزه این تنش‌ها و تعارضات درست در یک موقعیت مبهم و ناروشن روی می‌دهند. همان‌گونه که اشاره شد، در **یک سو** وارفتگی و افول برآوردناپذیر خصلت‌های جنسیتی قرار دارد که پیش‌تر قویاً قطب‌بندی شده بودند؛ امروزه زنان اجازه دارند به‌خاطر سرزمین‌پدیری کشته شوند، بازیکنان فوتبال که مردانگی‌شان بی‌اهمیت انگاشته می‌شود، نیمه‌برهنه برای کرم پوست و لباس زیر تبلیغ می‌کنند. حتی از چند سال پیش در آرژانتین هر کس می‌تواند مطابق میل خود برای ذکر یکی از (تا کنون) دو جنسیت در گذرنامه‌ی دولتی‌اش تصمیم بگیرد، چیزی که در هر حال همچون امری استوار و تغییرناپذیر تلقی می‌شد، درحالی‌که اینک مبنای طبیعی مناسبات جنسیتی از سوی خود دولت نفی و بی‌اعتبار می‌شود. **در سوی دیگر** نیز این سیال‌سازی به‌سان تهدیدی تلقی می‌شود و در برابر آن، از حفظ نقش‌های [جنسیتی] سنتی پشتیبانی می‌شود. طبعاً یک مثال شاخص برای آن، واکنش اسلام‌گرایان است که از طریق ریش‌انبوه و حجاب می‌کوشد از خلال شکاف‌های نظم تجویزی موجود راه نجاتی پیدا کند. حتی در جمهوری لیبرال فرانسه نیز طی سال‌های اخیر صدها هزار نفر از مردم به خیابان‌ها رفتند و بخشاً با پلیس درگیر شدند تا از «خانواده‌ی سنتی» دفاع کنند. اما علاوه بر این، هم‌اینک پیشروی فرایند لیبرال‌سازی [لیبرالیزه کردن]، بسیاری از افراد را به سمت بازگشت و توسل به سنت می‌راند؛ بنابراین، در برابر پدیده‌ی افول و وارفتگی خصلت‌های جنسیتی، شمار انبوهی از نمونه‌های مخالف هم قابل مشاهده است. جایی که طبیعت دوم، یعنی جامعه، عدم امنیت [ناامنی] ایجاد می‌کند، طبیعت نخست می‌باید امنیت و اطمینان را بنا نهد. مثال مشخصی که می‌توان در این‌باره ذکر کرد آن است که رویای بخت خانواده‌ی کوچک (Kleinfamilienglück) بار دیگر در میان جوانان رواج یافته و نیروی برانگیزاننده‌ای کسب کرده است.

امروزه پیکار علیه هنجارهای جنسیتی منسوخ شده، چپ‌های غربی را فارغ از خواست یا اکراه آنان به سمت اتحاد عمل با فراکسیون‌های مدرن نهادهای مستقر سوق می‌دهد؛ اتحادی که نه‌تنها دیگر از راهکارهای شووینستی متکی بر بانک‌ها تشکیل نمی‌شود، بلکه از همه‌ی کارگزاران رسمی مین‌استریم‌سازی جنسیتی^{۵۵}، مدیریت تنوع^{۵۶} و نظایر آن فاصله می‌گیرد. این فراکسیون‌ها خواهان تحقق برابری شهروندان هستند، برابری‌ای که جامعه‌ی بورژوازی با داعیه‌ی آن خود را متمایز می‌سازد. چیزی که امروزه هم به فراسوی این مبارزه (که بی‌گمان همواره ضروری است) اشاره می‌کند، پیشنهاد دلا گستا و رفقاییش است مبنی بر این‌که به کار خانگی و کار مزدی همچون دو روی یک سکه توجه کنیم و آن‌ها را به‌طور همزمان آماج مبارزه قرار دهیم. زیرا آنچه در ساحت جامعه‌ی بورژوازی هرگز تغییر نخواهد کرد آن است که بازتولید انسان به‌منزله‌ی پیش‌شرطی ضروری برای تولید ارزش اضافه همواره برقرار می‌ماند؛ به‌بیانی ساده‌تر و مشخص‌تر: می‌توان گفت که هیچ مهدکودکی بدین قصد ایجاد نشده که والدین و به‌ویژه مادران از اوقات فراغت بیشتری برخوردار شوند، بلکه چنین موسساتی تنها در خدمت بسیج نیروی کار والدین قرار دارند (و نیز بهینه‌سازی نسل بعدی نیروهای کار). در اینجا همه‌ی مطالبات معقولی که امروز با اسم رمز «مراقبت» مطرح می‌شوند، با مرزهای خود روبرو می‌شوند. تعریف زیبایی از کمون

55. Genadermainstreaming

56. Diversity Management

می‌تواند چنین باشد، که کمون چنین استیلائی را پایان می‌بخشد و یکی از هدف‌های محوری خود را لغو و براندازی نظم جنسیتی مستقر تعریف می‌کند.

گرایش‌های امروزی لغو خانواده می‌توانند در درون خود به پایانی سعادت‌مند هدایت شوند، به‌جای آنکه صرفاً به تکثیر مادران و پدران مستاصلی که به‌تنهایی بار سرپرستی خانواده را بر دوش می‌کشند، بیانجامند. آن‌گاه، معنای جنسیتی بیولوژیکی که پیش‌تر تحت سیطره‌ی سرمایه برانگیخته شد، می‌تواند برای آزادی همه‌ی افراد مفید واقع شود.

* * *

Abseits des Spülbeckens: Fragmentarisches über Geschlechter



von:

Freundinnen und Freunde der klassenlosen Gesellschaft

Kosmoprolet

(Heft 4, 2015)

Farsi-Übersetzung:

Sara Amirian

Kaargaah.net

(Jan., 2018)